



University of Tehran press

Research in Contemporary World Literature

http://jor.ut.ac.ir, Email: pajuhesh@ut.ac.ir

p-ISSN : 2588-4131 e-ISSN : 2588 -7092

A Comparative Study of the Protagonists in Mikhail Mikhail Naimy's "Shorty" and Mohammad Ali Jamalzadeh's "Wilan Addola" in Light of Alfred Adler's Psychological Theory

Sajad Arabi¹ 0000-0003-2301-6091 Aliasghar Ghahramani Moghbel² 0000-0002-0798-5055 Naser Zare³ 0000-0002-2013-3842 Rasoul Balavi⁴ 0000-0002-7144-1407 Mohammad Javad Pourabed⁵ 0000-0003-2402-7091

1. Department of Arabic Language and Literature, Persian Gulf University, Bushehr, Bushehr, Iran.. E-mail: Arabisajad@gmail.com

2. Department of Arabic Language and Literature, ShahidBeheshti University, Tehran, Iran. E-mail: a_ghahramani@sbu.ac.ir

3. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Humanities, Persian Gulf University, Bushehr, Iran. E-mail: nzare@pgu.ac.ir

4. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Humanities, Persian Gulf University, Bushehr, Iran. E-mail: r.ballawy@pgu.ac.ir

5. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Humanities, Persian Gulf University, Bushehr, Iran. E-mail: m.pourabed@pgu.ac.ir.

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 29 May 2021

Received in revised form: 05
May 2022

Accepted: 09 May 2022

Published online: 30 January
2024

Keywords:

Comparative literature,
psychological literary criticism,
Alfred Adler, Mikhail Naimy,
Mohammad Ali Jamalzadeh,
Shorty, Wilan Addola.

ABSTRACT

In addition to studying the relationships between literatures of different nations, comparative literature can shed light on the relationship between literature and other disciplines. One such discipline is psychology, which was introduced into literary studies in the first decades of the nineteenth century and created a mode of criticism called the "psychological literary criticism" or "psychoanalytical literary criticism." One of the most important theorists in this area is Alfred Adler, who played a significant role in examining the various dimensions of human personality through his influential theories. Using Adler's psychoanalytical theories, this paper studies the similarities between the main characters of Mikhail Naimy's "Shorty" (1919) and Muhammad Ali Jamalzadeh's "Wilan Addola" (1954). The results of this study show that the two stories are the product of their specific environment and social conditions. Moreover, a severe inferiority complex is detected in the two characters, which, in Wilan Addola's case, results from pampering and neglect and in Shorty's, from physiological problems. The two main characters follow two different paths to reach their ultimate goal. Whereas Wilan Addola seeks individual success and personal interest, Shorty pursues collective success and social welfare.

Cite this article: arabi, sajad; ghahremani moghbel, Ali asghar; zare, naser; Ballawi, Rasoul & Pour Abed, Mohammad Javad. "Comparison of the main character in the two stories "Weelan Al- Dawla" by Muhammad Ali Jamalzadeh and "Shorti" by Mikhail Naima based on the theory of Alfred Adler" *Research in Contemporary World Literature*, 28 (2), 475-497. DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.324728.2163>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.324728.2163>



تطبیق شخصیت اصلی دو داستان کوتاه «ویلان الدوله» جمال زاده و «شورتی» میخائیل نعیمه بر اساس نظریه فردنگر آلفرد آدلر

سجاد عربی^۱✉، علی اصغر قهرمانی مقبل^۲، ناصر زارع^۳، رسول بلاوی^۴، محمدجواد پورعابد^۵

۱. گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران. رایانامه: Arabisajad@gmail.com

۲. گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: a_ghahramani@sbu.ac.ir

۳. گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران. رایانامه: nzare@pgu.ac.ir

۴. گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران. رایانامه: r_r.ballawy@pgu.ac.ir

۵. گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران. رایانامه: m.pourabed@pgu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	ادبیات تطبیقی علاوه بر مطالعه رابطه‌ی ادبیات ملت‌های مختلف با یکدیگر، وارد حوزه رابطه ادبیات با دیگر علوم انسانی نیز می‌شود. یکی از این علوم، روان‌شناسی است که در دهه‌های نخستین قرن نوزدهم پای به عرصه ادبیات گذاشت و نوعی نقد را تحت عنوان «نقد روان‌شناختی ادبیات» یا «نقد روانکاوانه» پدید آورد. از جمله نظریه‌های کاربردی در زمینه نقد روانکاوانه، نظریه‌ی شخصیت فردنگر «آلفرد آدلر» روان‌شناس اتریشی است که جنبه اجتماعی در آن غلبه دارد و چکیده‌ی نهایی آن عبارت است از اینکه انسان عضو مهمی از سیستم اجتماعی است و شخصیتش در همین چارچوب شکل می‌گیرد. تشابهاتی میان شخصیت اصلی دو داستان «ویلان الدوله» محمدعلی جمال‌زاده و «شورتی» میخائیل نعیمه از منظر نقد روانکاوانه وجود دارد که زمینه تطبیقی آنها براساس نظریه فردنگر آلفرد آدلر را فراهم می‌آورد؛ بنابراین در این پژوهش با هدف شناخت هرچه بیشتر دو نویسنده و داستان‌های آنها، تلاش می‌شود شخصیت اصلی آنها با روش توصیفی-تحلیلی و در چارچوب مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی و البته براساس نظریه‌ی روان‌شناختی فردنگر آلفرد آدلر بررسی تطبیقی شود. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که شخصیت هر دو داستان تحت تأثیر محیط و شرایط اجتماعی شکل گرفته است. تحقیق همچنین عقده‌ی حقارت شدید ویلان الدوله و شورتی را نشان داد که در ویلان الدوله ناشی از نازپروردگی و غفلت و در شورتی، از مشکلات جسمی و عضوی نشأت می‌گیرد. شخصیت دو داستان دو مسیر متفاوت را برای رسیدن به غایت نهایی دنبال می‌کند که در ویلان الدوله، این غایت، موفقیت و مصلحت شخصی و در شورتی، موفقیت جمعی و مصلحت اجتماعی است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۸	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۲/۱۵	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۹	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۱/۱۰	
کلیدواژه‌ها:	
ادبیات تطبیقی، نقد روان‌شناختی ادبیات، آلفرد آدلر، محمدعلی جمال‌زاده، میخائیل نعیمه، ویلان الدوله، شورتی.	

استناد: عربی، سجاد؛ قهرمانی مقبل، علی اصغر؛ زارع، ناصر؛ بلاوی، رسول و پورعابد، محمدجواد. "تطبیق شخصیت اصلی دو داستان کوتاه «ویلان الدوله» جمال‌زاده و «شورتی» میخائیل نعیمه بر اساس نظریه فردنگر آلفرد آدلر" پژوهش ادبیات معاصر جهان، ۲۸ (۲)، ۴۹۷-۴۷۵.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2022.324728.2163>



۱- مقدمه

یکی از حوزه‌های مهم در مکتب سنتی آمریکایی ادبیات تطبیقی، ارتباط ادبیات با علوم دیگر نظیر علوم انسانی است؛ براساس این ایده، ادبیات در ارتباط با دیگر علوم انسانی مورد واکاوی و بررسی قرار می‌گیرد. در واقع «ادبیات تطبیقی به مثابه بینشی جدید و دانشی بین‌رشته‌ای، پایان انزوای علوم انسانی است چون ادبیات و هنر را در ارتباط با دیگر شاخه‌های علوم انسانی و دانش بشری می‌بیند» (انوشیروانی ۸۴). یکی از این علوم، روان‌شناسی است که در نیمه دوم قرن نوزدهم پای به عرصه ادبیات گذاشت (غلامحسین‌زاده، ۷۸) و باعث ظهور نوعی نقد تحت عنوان «نقد روانشناختی ادبی» یا «نقد روان‌کاوانه» گردید.

نقد روان‌شناختی ادبی در دهه‌های اولیه قرن نوزدهم پای به عرصه وجود گذاشت. براساس این نوع نقد، آثار ادبی ذیل نظریه‌های روان‌شناختی و روان‌کاوی که از سوی نظریه‌پردازان مطرح حوزه‌ی روان‌شناسی نظیر زیگموند فروید^۱، اریک اریکسون^۲، کارل گوستاو یونگ^۳، آلفرد آدلر^۴، کارن هورنای^۵ و دیگر نظریه‌پردازان این حوزه ارائه شد، بررسی و واکاوی می‌شوند تا به لایه‌های زیرین و ناپیدای آثار پی برده شود و خوانشی روان‌کاوانه از آن آثار و شخصیت‌های نویسندگان و شخصیت‌های آثار آنها به عمل آید.

یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان حوزه‌ی نقد روان‌کاوی شخصیت، آلفرد آدلر است که نقشی بسزا در بررسی ابعاد مختلف شخصیت انسان داشته و نظریه‌های تاثیرگذاری در این زمینه ارائه کرده است. آلفرد آدلر نخستین کسی بود که جنبه‌ی اجتماعی بودن آدمی را مطرح کرد. آدلر انگیزه اصلی انسان را «قدرت‌طلبی» و انگیزه‌ی واقعی رفتار آدمی را «برتری جویی» اعلام کرد. انگیزه‌ی دیگر آدمی که برتری جویی از آن ریشه می‌گیرد، به اعتقاد آدلر، «احساس حقارت» و کوشش برای رفع موجبات این احساس، یعنی از بین بردن نقص و کمبود است (شولتز ۱۴۲). «حقارت»، «برتری جویی»، «غایت و غرض خیالی»، «مصلحت اجتماعی»، «خودآگاهی»، «سبک زندگی» و «خودخلاق» اصول عمده نظریه آدلر را تشکیل می‌دهند (سیاسی ۸۱). از نگاه او، زندگی انسان با احساس حقارت آغاز می‌شود و با هدف برتری جویی - چه از نوع فردی و چه از نوع جمعی - از طریق تعیین یک غایت نهایی به صورت

¹ Sigmund Freud

² Erik Erikson

³ Carl Gustav Jung

⁴ Alfered Adler

⁵ Karen Horney

خودآگاه و با انتخاب نوعی از سبک زندگی که خلاقیت فردی را می‌طلبد، به مصلحت شخصی یا مصلحت اجتماعی ختم می‌شود.

براساس آنچه گفته شد، در این تحقیق تلاش می‌شود شخصیت اصلی داستان‌های کوتاه «ویلان-الدوله» محمد علی جمال‌زاده و «شورتی» (کوتوله) میخائیل نعیمه از مجموعه «یکی بود یکی نبود» و «کان ماکان» براساس نظریه شخصیت آدلر و با تکیه بر فرضیه قرابت شخصیت دو داستان نقد و بررسی شود تا به لایه‌های زیرین این دو داستان کوتاه وجنبه‌های مختلف شخصیت آنها پی برده شود و زوایای ناشناخته آنها برای خواننده روشن گردد.

نقد روان‌کاوانه را در تحلیل و انتقاد هر نوشته و اثر ادبی می‌توان به کار برد به خصوص در اشعار تغزلی و داستان. داستان کوتاه «ویلان الدوله» محمد علی جمال‌زاده و «شورتی» (کوتوله) میخائیل نعیمه که آخرین داستان کوتاه از دو مجموعه «یکی بود یکی نبود» و «کان ماکان» هستند، به گونه‌ای نوشته شده‌اند که جنبه‌ی روانی در آنها از دیگر جوانب بیشتر نمود پیدا می‌کند و لزوم تفسیر روان‌شناختی آنها از جنبه نقد روان‌کاوانه را ایجاد می‌کند. بر همین اساس و برگرفته از همین ایده که دو داستان مذکور در برخی موارد به ویژه شخصیت‌پردازی دارای شباهت‌هایی هستند، تلاش می‌شود دو داستان مذکور براساس نظریه روان‌کاوانه آلفرد آدلر به ویژه دیدگاه‌های او در زمینه احساس و عقده حقارت براساس ایده تشابهات در ادبیات تطبیقی و با هدف پی بردن به زوایای کامل شخصیت‌های دو داستان و شناخت هرچه بیشتر دو نویسنده مورد بررسی قرار گیرند. برآوردهای اولیه نشان می‌دهد که دو داستان مذکور ظرفیت‌های لازم برای خوانش روان‌کاوانه براساس نظریه فردگرایی آدلر را دارند و حاوی نکاتی هستند که می‌توان براساس این نظریه، به لایه‌های پنهانی وزیرین آنها پی برد و پرده از شخصیت آنها کنار زد. بنابراین در این تحقیق تلاش می‌شود به پرسش‌های اساسی زیر پاسخ داده شود:

- تطبیق روان‌کاوانه شخصیت دو داستان «ویلان الدوله» جمال‌زاده و «شورتی» نعیمه براساس نظریه آدلر چه چیزی را نشان می‌دهد؟

- شخصیت اصلی دو داستان «ویلان الدوله» و «شورتی» به لحاظ روان‌شناختی چه تشابه و تفاوتی با یکدیگر دارند؟

- آیا شخصیت دو داستان «ویلان الدوله» و «شورتی» با نویسندگان آنها ارتباطی دارد؟
 کاربست نظریه‌های روان‌کاوی در تحلیل متون ادبی در مقالات زیادی مورد بررسی قرار گرفته که در بیشتر آنها از نظریات فروید و یونگ استفاده شده و نظریه‌ی آدلر کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در بیشتر تحقیقات انجام شده، مفاهیم نظریه‌ی فردگرایی آدلر بویژه مفهوم «عقده حقارت» او مورد

استفاده قرار گرفته است که از آن جمله عبارتند از: عقده برتری یا عقده حقارت؟ واکاوی اشعار خاقانی براساس روان‌شناسی فردنگر (۱۳۹۵ش)، نوشته محمدحسن حسن زاده نیری و همکاران در شماره ۶۷ نشریه متن‌پژوهشی ادبی. بررسی و تحلیل شخصیت ابن رومی براساس نظریه عقده حقارت آدلر (۱۳۹۴ش) نوشته حسن مجیدی و همکاران، در نشریه لسان مبین، شماره ۲۰. تحلیل روان‌شناختی اشعار صعالیک براساس مکتب آدلر (۱۳۹۰ش) نوشته عباس عرب و یونس حق پناه در نشریه زبان و ادبیات عربی شماره ۵.

از طرف دیگر درباره‌ی داستان کوتاه «ویلان الدوله» نیز آثاری نوشته شده که از جنبه‌های مختلف نظیر تطبیق آن با برخی آثار نویسندگان از جمله «گی مویاسان» مورد مطالعه قرار گرفته است. تاثیر این نویسنده فرانسوی به ظاهر در شیوه نگارش داستان‌های کوتاه جمالزاده به چشم می‌خورد (لاجوردی و قویمی ۱۱۸). اما درباره‌ی داستان کوتاه «شورتی» نوشته میخائیل نعیمه پژوهش قابل‌ذکری پیدا نشده است و اگر مطلبی هم پیدا شده بیشتر به صورت جزئی و مطالب پراکنده در سایت‌های اینترنتی بوده است؛ لذا موردی یافت نشد که دو داستان ویلان الدوله و شورتی را براساس نقد روانکاوانه چه به صورت مجزا و چه به صورت تطبیقی بررسی کرده باشد. ولی با وجود این، پژوهش‌هایی وجود دارد که درباره کل مجموعه کان ماکان میخائیل نعیمه و یکی بود یکی نبود جمالزاده به رشته تحریر درآمده‌اند و از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مقایسه تحلیلی - تطبیقی مجموعه داستانی «کان ماکان» میخائیل نعیمه و «یکی بود یکی نبود» جمالزاده (۱۳۹۹ش) نوشته پاشایی و تقی‌زاده (شماره ۲۲ نشریه ادبیات تطبیقی) که نویسندگان در آن، به برخی از مشخصات عنوان داستان کوتاه شورتی و راوی آن اشاره کرده و آورده‌اند که در داستان «شورتی» راوی سربازی ناشناس است که نعیمه او را بر دیگران ترجیح داده است. مهدوی‌مهر (۱۳۹۷ش) مجموعه «کان ماکان» نعیمه را به فارسی ترجمه کرده اما به جزئیات بیشتری درباره شخصیت‌های داستان‌های آن اشاره‌ای نکرده است. او کلمه «کوتوله» را برابر کلمه شورتی نهاده است. «طاهره شمسی» در مقاله «بررسی تطبیقی داستان «ویلان الدوله» اثر جمالزاده و «ویلان» اثر دوموپاسان که در نشریه نقد ادبی (شماره ۱۹، ۱۳۹۱ش) منتشر شده، با انتخاب نمونه‌هایی از متن دو داستان، به بررسی نقاط مشترک و نوع نگرش دونویسنده به موضوعی یکسان می‌پردازد.

«روایت‌شناسی داستان‌های کوتاه محمدعلی جمالزاده» نوشته رحمان مشتاق مهر وسعید کریمی قره بابا، مقاله‌ای است که در نشریه زبان و ادب فارسی (شماره ۲۰۷ سال ۱۳۸۷ش) منتشر شده و

نویسندگان، به روایت‌شناسی داستان‌های مجموعه «یکی بود یکی نبود» از جمله «ویلان‌الدوله» می‌پردازند. در این مقاله علاوه بر ذکر تشابهات میان دو داستان «ویلان‌الدوله» و «شورتی»، خوانشی روان‌شناختی از آنها براساس نظریه آدلر ارائه شده که در تحقیقات مشابه یافت نشده است.

روش تحقیق در این پژوهش از نوع توصیفی - تحلیلی و در چارچوب مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی و بخش تشابهات است؛ در ابتدا مفاهیم اصلی نظریه روانکاوانه آلفرد آدلر بیان می‌شود، سپس با ذکر خلاصه‌ای از دو داستان «ویلان‌الدوله» و «شورتی» و تشابهات و تفاوت‌های اساسی میان آنها، و در نهایت ذکر نمونه‌هایی از متن دو داستان، خوانشی تطبیقی و روانکاوانه براساس نظریه آدلر از آنها به عمل می‌آید. در واقع چارچوب کلی نظریه آدلر را که تحقیق حاضر براساس آن انجام می‌شود، می‌توان به صورت ساده چنین خلاصه کرد: انسان تابع محیط اجتماعی است و براساس احساس‌های حقارتی که از بدو تولد همراه همه انسان‌هاست، شخصیت خود را می‌سازد و زندگی خود را به پیش می‌برد. این احساس‌ها به منزله محرک انسان در رفتارهایش هستند که انسان را یا به موفقیت می‌رسانند که در واقع چنین موفقیتی به معنای سعادت همگانی و موفقیت برای همه بشریت است و یا به موفقیت نمی‌رسانند که در واقع همان موفقیت شخصی به ضرر بقیه جامعه است. اگر این احساس حقارت‌ها به درستی جبران نشود، به عقده حقارت منجر می‌شوند که در بیشتر مواقع ممکن است سه منبع اصلی داشته باشد: حقارت عضوی، توجه بیش از حد و غفلت. در صورتی که این عقده‌های حقارت به درستی جبران شوند، زمینه موفقیت، رشد و تعالی نوع انسانی را فراهم می‌آورد اما اگر به درستی جبران نشوند و به شکل صحیح بر آنها غلبه نشود، تبعات خطرناکی به بار خواهند آورد و فرد را روان‌رنجور و روان‌پریش، و وادار به استفاده از مکانیزم‌هایی می‌کنند که آدلر از آنها به گرایش‌های محافظ نام می‌برد که براساس دیدگاه او، مهم‌ترین آنها «بهانه‌تراشی»، «پرخاشگری» و «کناره‌گیری» است.

۲- بحث و بررسی

تشابهات «ویلان‌الدوله» و «شورتی»

در ابتدا این سؤال مطرح می‌شود که دلیل انتخاب این دو داستان برای این منظور چه بوده است؟ پاسخ چنین سؤالی در بطن ادبیات تطبیقی و از این ایده نشأت می‌گیرد که آثار ادبی از خلأ بوجود نمی‌آیند و تشابهات میان آنها تصادفی نیست؛ به طوری که این دو داستان در زمینه‌های مختلف دارای شباهت‌هایی هستند که هر پژوهشگری را به سمت واکاوی آن تشابهات و پرده‌برداری از زوایای مختلف آنها سوق می‌دهد؛ هر دو داستان کوتاه‌اند و در محدوده‌ی زمانی نزدیک به هم نوشته شده‌اند و آخرین داستان مجموعه «یکی بود یکی نبود» جمال‌زاده و «کان ماکان» نعمیه به شمار می‌روند. علاوه بر اینها، دو داستان مذکور پس از جنگ جهانی اول و زمانی به نگارش درآمده‌اند که جامعه هر

دو نویسنده درگیر تبعات روانی، اجتماعی و اقتصادی این جنگ بوده‌اند. شخصیت هر دو داستان، شبیه به هم هستند و سرنوشت مشابهی برای آنها رقم زده می‌شود و هر دو پس از نوشتن نامه‌ای احساسی و اظهار پشیمانی، خودکشی می‌کنند. هر دو شخصیت داستانی درگیر مشکلات روانی و نوعی دوگانگی شخصیت، روان‌رنجوری و روان‌پریشی هستند که از آغاز داستان تا پایان داستان قابل درک است. هر دو به نوعی خود را سربار جامعه‌ای می‌دانند که گرفتار انواع و اقسام مشکلات اجتماعی و روانی است. راوی در هر دو داستان، با اندکی تفاوت، دانای کل است و از رهگذر واقع‌گرایی و از طریق سبک‌های بیان مشابهی نظیر طنز، استفاده از ضرب‌المثل و دیگر مؤلفه‌های واقع‌گرایانه به طرح داستان می‌پردازد و یأس و نومییدی در آنها موج می‌زند. بنابراین چنین مطالبی، لزوم بررسی تطبیقی آن دو داستان را براساس نقد روان‌کاوانه را ایجاب می‌کند.

نظریه آدلر

همچنین ممکن است چنین سوالی پیش بیاید که چرا در این تحقیق از نظریه فردنر آدلر برای تحلیل و تطبیق دو داستان استفاده شده است؟ در پاسخ به چنین سوالی باید گفت که دلیل انتخاب چنین نظریه‌ای، اولاً از این جهت است که دو داستان «ویلان الدوله» و «شورتی» ظرفیت اجرای این نظریه را دارند و می‌توان مهم‌ترین عناصر آن را در این دو داستان مشاهده کرد. ثانیاً اینکه در نظریه آدلر بر جنبه اجتماعی بودن انسان تاکید دارد و او برخلاف فروید که غریزه‌ها را انگیزه‌ی اصلی رفتار می‌دانست، برخلاف یونگ که «مفاهیم کهن» را رهبر رفتار می‌پنداشت، جنبه‌ی اجتماعی بودن آدمی را دارای این خاصیت اعلام می‌دارد (رک آدلر ۱۹۹۶، ۳۰-۳۴). بر همین اساس، جنبه اجتماعی و روانی دو داستان ویلان الدوله و شورتی که در چارچوب واقع‌گرایی اجتماعی به معنای پیوستن ادبیات به اجتماع قرار می‌گیرند، غلبه دارد؛ لذا از این حیث می‌توان گفت که رفتارهای شخصیت‌های این دو داستان، از جنبه‌ی اجتماعی بودن آنها نشأت می‌گیرد و این موضوع به صورت دقیق در نقد روان‌کاوی اجتماعی آدلر مطرح شده است.

نکته دیگر اینکه هر سه یعنی آدلر، محمدعلی جمال‌زاده و میخائیل نعیمه در یک برهه زمانی واحد می‌زیستند و وضعیت اجتماعی آنها به خوبی گویای چنین نظریه‌ای هست و این نظریه در همان دوره مطرح شده است؛ چرا که آدلر هفتم فوریه ۱۸۷۰ میلادی در اتریش به دنیا آمد (فیست ۱۳۸۸، ۸۲) و سال ۱۹۳۷ میلادی در سن ۶۷ سالگی نیز درگذشت (۸۵). علاوه بر این آدلر نیز مانند جمال‌زاده و میخائیل نعیمه تحت تأثیر وقایع جنگ جهانی اول قرار داشت (۸۵). زیرا به عنوان پزشک در این جنگ به مداوای زخمی‌شدگان می‌پرداخت. از طرفی دیگر جمال‌زاده نیز با آغاز جنگ جهانی اول، برای همکاری با «کمیته ملیون» در سال ۱۲۹۴ ش به آلمان رفت؛ کمیته‌ای که برای مبارزه علیه روس و

انگلیس در برلین شکل گرفته بود(افشار ۳) و به نوعی در این جنگ حضور معنوی و فیزیکی داشت. میخائیل نعیمه هم همانند آدلر در بطن جنگ حضور داشت و به همراه سربازان آمریکایی در این جنگ شرکت کرد(نعیمه ۲۰۰۸، ۱۱۴). بنابراین، هر سه نفر در شرایط و جهانی زندگی می‌کردند که از نظر اجتماعی و روانی و دیگر مولفه‌های بین‌المللی به شدت به هم نزدیک بود و نظریه فردنگر آدلر در چنین بستری مطرح شد.

مهم‌ترین مفاهیم نظریه آلفرد آدلر

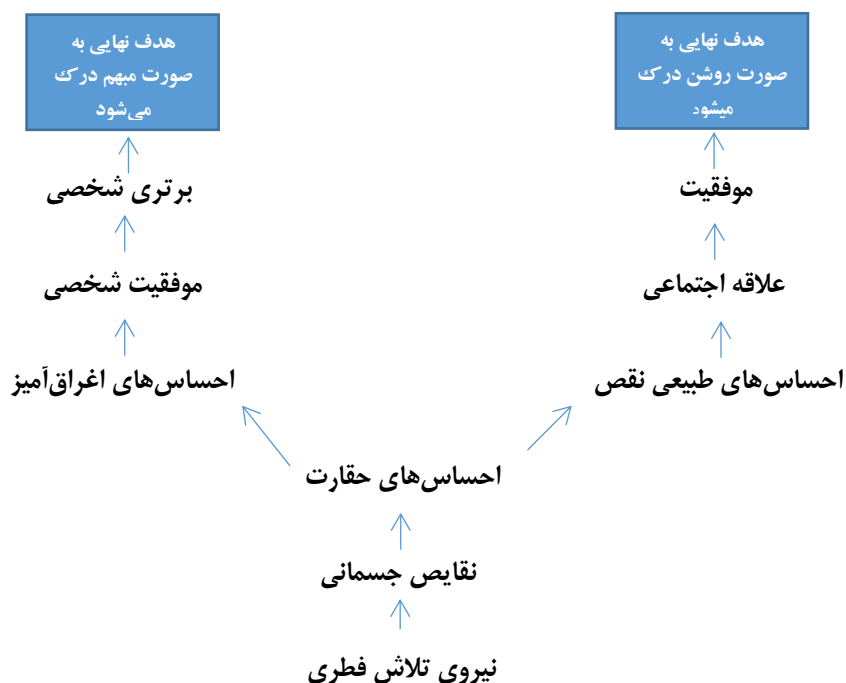
آدلر در واقع جنبه‌ی اجتماعی بودن انسان را رهبر رفتار او می‌دانست. او معتقد بود که انسان خود سرنوشت خویش را تعیین می‌کند و بر بی‌همتا بودن هر فرد تاکید دارد. آدلر معتقد بود که احساس‌های حقارت منبع تمام تلاش‌های انسان هستند. رشد فرد از **جبران**، از تلاش‌های ما برای چیره شدن بر حقارت‌های واقعی یا خیالی ما ناشی می‌شود(آدلر ۱۹۹۶، ۷۹، ۸۰). در طول زندگی خود، با نیاز به جبران کردن این احساس‌های حقارت و تلاش کردن برای سطوح مراتب بالاتر رشد، تحریک می‌شویم. این فرایند در کودکی آغاز می‌شود. کودکان کوچک و درمانده هستند و کاملاً به بزرگسالان وابسته‌اند. کودک در رابطه با افراد بزرگتر و قوی‌تر پیرامون خود احساس‌های حقارت را پرورش می‌دهد. این تجربه به صورت ژنتیکی تعیین نشده، بلکه این شرایط درماندگی و وابستگی به بزرگسالان، حاصل محیط است که برای همه کودکان یکسان است. احساس‌های حقارت گریز ناپذیرند، ولی از آن مهم‌تر، ضروری هستند، زیرا برای رشد، انگیزش تامین می‌کنند(رک آدلر ۲۰۰۵، ۷۹-۸۱). آدلر معتقد است که تمایل به پیشرفت و برتری در جامعه موضوعی ذاتی و فطری است و از عوامل غریزه جنسی است اما عامل اصلی درد است، درد حقارت(شمیسا ۲۶۱). از نظر آدلر برخی افراد با پیش‌روی به سوی سلامت روانی و سبک زندگی سودمند، احساس حقارت را جبران می‌کنند در حالی که برخی دیگر به جبران افراطی روی می‌آورند و برای سرکوب کردن دیگران یا کناره‌گیری از آنها با انتخاب سبک زندگی بی‌حاصل، عمل می‌کنند(فیست ۱۳۸۸، ۱۰۰، ۱۰۱).

در واقع از نگاه آدلر این احساس حقارت در همه وجود دارد و نشانه ضعف و نابهنجاری نیست و زمانی چنین می‌شود که به عقده حقارت تبدیل شود. احساس‌های حقارت منبع تمام تلاش‌های انسان هستند. در طول زندگی خود، با نیاز به جبران کردن این احساس‌های حقارت و تلاش کردن برای سطوح بالاتر رشد، تحریک می‌شویم. اما ناتوانی در غلبه کردن بر این احساس‌های حقارت، باعث تشدید آنها و بروز عقده حقارت می‌شود. این عقده حقارت در کودکی می‌تواند از سه منبع سرچشمه بگیرد: حقارت عضوی، نازپروردگی و غفلت و نادیده گرفتن. به نظر او، وجود ناتوانی و ضعف در همه

افراد عقده حقارت ایجاد می کند و تلاش هایی بعدی آنان نیز در زندگی صرف جبران یا پوشاندن آن می شود (آدلر ۲۰۰۵، ۸۷).

تلاش برای موفقیت یا برتری و ارتباط آن با جامعه

اولین اصل نظریه آدلر این است: نیروی پیشوا در پس رفتار افراد، تلاش برای موفقیت یا برتری است؛ افرادی که سلامت روانی ندارند برای برتری شخصی تلاش می کنند در حالی که افراد سالم، جوایز موفقیت برای کل بشریت هستند (۹۲-۸۸). علاقه ای اجتماعی، معیار آدلر برای ارزیابی سلامت روانی بود و بنابراین، تنها ملاک ارزش های انسان است. از نظر آدلر، علاقه ای اجتماعی تنها مقیاسی است که می توان برای قضاوت کردن از یک نفر به کار برد (۹۵). هرچه فرد علاقه اجتماعی بیشتری داشته باشد، از لحاظ روانی پخته تر است. افراد ناپخته خودمحور هستند و بری قدرت و برتری شخصی بر دیگران تلاش می کنند. افراد سالم صادقانه به دیگران علاقه دارند و هدفی را دنبال می کنند که رفاه همه ی انسان ها را در بر دارد (۹۶). روش های اساسی تلاش در جهت هدف نهایی از دیدگاه آدلر را می توان در نمودار زیر به وضوح ملاحظه کرد؛ در واقع این نمودار، بیانگر شکل کلی نظریه آدلر از ابتدا تا به انتها هم می تواند باشد:



روش های اساسی تلاش در جهت هدف نهایی (فیست ۱۳۸۸، ۹۶).

داستان «ویلان الدوله» درباره‌ی آدم آس و پاس و سرگردانی است که همشیه سربار دیگران است اما به گونه‌ای وانمود می‌کند که مردم به دلیل علاقه به او، خودشان مایلند به او کمک کنند. او سرانجام از این زندگی خسته شده و به تنگ می‌آید و خودکشی می‌کند اما پیش از خودکشی، در نامه‌ای با اظهار گناه، از کرده‌های خود و ایجاد مزاحمت برای دیگران عذرخواهی و طلب بخشش می‌کند.

این داستان درباره‌ی یک سرباز کوتاه قامت فرانسوی است که با گاز خردل مسموم شده است و نه بیمار دیگر که با همین گاز مسموم شده‌اند، او را شورتی (کوتوله) صدا می‌زنند. کوتوله در جنگ‌های زیادی حضور داشته و مدال افتخار کسب کرده است اما پس از مسمومست با گاز خردل از زندگی ناامید می‌شود و از اینکه در جنگ‌های زیادی حضور داشته و عده زیادی را کشته است، اظهار پشیمانی می‌کند. در نهایت نیز با نوشتن نامه‌ای ضمن اظهار پشیمانی از کرده‌های خود، از همه عذرخواهی و خودکشی می‌کند.

احساس و عقده حقارت در «ویلان الدوله» و «شورتی»

در شخصیت ویلان الدوله نیز همانند دیگر انسان‌ها از بدو تولد، احساس‌های حقارت وجود داشته است اما این احساس رفته رفته و تحت تأثیر خانواده و جامعه به عقده حقارت تبدیل می‌شود. در واقع سیاق داستان از ابتدا چنین نشان می‌دهد که ویلان الدوله گرفتار عقده حقارتی بوده که به نظر می‌رسد از موضوع نازپروردگی و توجه بیش از حد و یا غفلت در کانون خانواده ناشی می‌شود. این موضوع را می‌توان از متن زیر درک کرد:

بیچاره ویلان الدوله این قدر گرفتار است که مجال ندارد، سرش را بخاراند. مگر مردم ولش می‌کنند؟ بگو دست از سرش برمی‌دارند؟ یک شب نمی‌گذارند در خانه خودش سر راحتی به زمین بگذارد... و راست است که ویلان الدوله خانه و بستر معینی هم به خود سراغ ندارد و «درویش هر کجا که شب آید، سرای اوست». درست در حق او نازل شده، ولی مردم هم دیگر پر شورش را درآورده‌اند؛ یک ثانیه بدبخت را به فکر خودش نمی‌گذارند و ویلان الدوله باید مدام مثل یک سکه‌ی قلب از این دست به آن دست برود. (جمالزاده ۱۰۱)

جمالزاده در اینجا به موضوع توجه بیش از حد مردم به ویلان الدوله - هرچند به طنز - اشاره کرده است که به خوبی نشان می‌دهد که ویلان الدوله گرفتار نازپروردگی در کانون خانواده بوده و اکنون این نازپروردگی در جامعه بروز می‌کند. همین موضوع زمینه‌ی شکل‌گیری عقده حقارت را در ویلان - الدوله فراهم می‌آورد؛ موضوعی که آدلر از آن به عنوان یکی از دلایل شکل‌گیری عقده‌ی حقارت در نزد انسان‌ها یاد می‌کند (شولتز ۱۳۸۷، ۱۴۲)؛ از نظر او، کودکان نازپرورده، کانون توجه خانواده هستند و هردرخواستی که داشته باشند، برآورده می‌شود و چیزی از آنها دریغ نمی‌شود. این کودکان تحت

چنین شرایطی، فکر می‌کنند مهم هستند و دیگران باید همیشه تسلیم آنها شوند. شخصیت ویلان الدوله نشانگر همین نازپروردگی است که از کانون خانواده برای او برجای مانده است و اکنون خود را در بطن جامعه در شکل شدیدتر نشان می‌دهد. جمال زاده در متن فوق به نشانه‌های توجه بیش از حد مردم به ویلان الدوله و لوس بارآوردن او اشاره کرده است و همین موضوع زمینه‌ی شکل‌گیری عقده حقارت را در او شکل داده است.

در داستان «شورتی» میخائیل نعیمه هم شخصیت اصلی داستان که یک سرباز است، همانند دیگر انسان‌ها احساس‌های حقارت را در خود دارد اما به دنبال مشکلات جسمانی، دچار عقده حقارت شده است که رفتارهایش این موضوع را به وضوح نشان می‌دهد. اما برخلاف ویلان الدوله، عقده حقارت شورتی ناشی از لوس کردن و یا نادیده گرفتن نیست بلکه به نظر برگرفته از مشکلات جسمانی است؛ چرا که او به صورت مادرزادی کوتوله است و به دلیل همین قد کوتاه، توسط دوستانش در بیمارستان، «شورتی» (کوتوله) خوانده می‌شود: «بین دوستانم در این مدرسه دوستی هست که «کوتوله» صدایش می‌زنند؛ چون کوتوله است...» در زندگی آدم‌های زیادی دیده‌ام اما مثل «شورتی» ندیده‌ام؛ آدمی زشت، پهن بینی، دهن گشاد، لب کلفت، پهن صورت، رنگ پریده، با موهایی بلند، زبر و خشن که همچون تیغ‌های جوجه تیغی بر فرق سرش سیخ وایساده بودند» (نعیمه ۱۹۴۹، ۱۱۵، ۱۱۶).

هیچنانکه در متن پیداست، شورتی احساس نقص و کمبود در جسم می‌کند؛ به طوری که از ابتدا فردی کوتوله بوده و از نظر جسمی و ظاهری نیز احساس کمبود می‌کرده است؛ همین موضوع زمینه عقده حقارت در شورتی و تلاش او برای جبران این عقده را فراهم می‌کند.

مکانیزم جبران^۱

آدلر معتقد بود که برخی افراد با پیشروی به سوی سلامت روانی و سبک زندگی سودمند، احساس‌های حقارت را جبران می‌کنند، در حالی که برخی دیگر به جبران افراطی روی می‌آورند و برای سرکوب کردن دیگران یا کناره‌گیری کردن از آنها و اختیار کردن سبک بی حاصل بانگیزه می‌شوند (آدلر ۲۰۰۵، ۸۸-۸۵). براساس دیدگاه آدلر، افرادی که در کانون خانواده بیش از حد مورد توجه قرار می‌گیرند و یا به تعبیر بهتر لوس بار آورده می‌شوند، قادر نیستند بر مشکلات فائق آیند و وقتی که با موانعی در جامعه روبرو می‌شوند، به این نتیجه می‌رسند که لابد نقایصی دارند، به این ترتیب عقده حقارت در آنها ایجاد می‌شود. ویلان الدوله در ابتدا با حمایت و توجه بالای مردم روبرو می‌شود و مردم او را همانند کانون خانواده، به شدت لوس بار می‌آورند به طوری که هر روز و شب را در خانه یکی از هم‌محل‌های خود سپری می‌کند و هر نیازی که داشته باشد، برایش فراهم می‌کنند؛ او با چنین شرایطی فکر می‌کند

^۱ Compensatuon

که مهم است و دیگران باید همیشه تسلیم خواسته او شوند در حالی که یاد نگرفته بر مشکلات غلبه کند یا با نیازهای دیگران سازگار گردد. اما رفته رفته و با جایگزین شدن توجه بیش از حد با بی توجهی شدید، پی می برد که دارای نقیصه‌ای است و این عقده حقارت در او شدت می‌گیرد. در همینجاست که مکانیزم جبران به خودی خود فعال می‌شود و ویلان الدوله تلاش می‌کند عقده حقارت خود را جبران کند اما سازوکار او برای جبران این عقده کارساز نیست زیرا تلاش می‌کند با خیال‌پردازی، خود را با شرایط انطباق دهد و برای جبران اساسی این حقارت، هیچ‌گونه تلاش از خود نشان نمی‌دهد؛ زیرا -از نظر آدلر- گاهی انسان برای جبران احساس حقارتی که در او ایجاد شده، به خیال‌پردازی روی می‌آورد و از این راه به دنبال جبران احساسی است که در زندگی او را آزار می‌دهد. انسان در زندگی خیالی و رویایی، توانایی و اقتداری را می‌جوید که در زندگی واقعی نمی‌تواند به آن دست یابد (احمدوند ۵۹). دلیل توسل به چنین روش جبرانی، از ناتوانی فرد نشأت می‌گیرد و نشان می‌دهد که فرد از هیچ راهی برای جبران برخوردار نیست. نثر جمال‌زاده بیانگر این موضوع است که ویلان الدوله از این شیوه جبرانی (خیال‌پردازی) استفاده می‌کند و تلاش می‌کند از این طریق خود را تسلی دهد و بر عقده حقارت خود فائق آید و جلوی رسیدن آن به بن بست را بگیرد. او در پی این است تا با استفاده از خود آرمانی، توازنی درونی برای خود به وجود آورد و از آن به عنوان یک سازوکار سازگاری در زندگی روزمره استفاده کند (بهنام فر وهمکاران ۳۷) «ویلان الدوله نوکر صاحب خانه را صدا زده می‌گوید: «هم قطار! تو می‌دانی که این مردم به من بیچاره مجال نمی‌دهند آب از گلویم پایین برود چه برسد به این که بروم برای خودم یک جفت جوراب بخرم. و حالا هم وزیر داخله منتظرم است و وقت این که سری به خانه زده و جورابی عوض کنم ندارم. آقا به اندرون بگو زود یک جفت جوراب و یک پیراهن از مال آقا بفرستند که می‌ترسم وقت بگذرد» (جمال‌زاده ۱۰۳).

در حالی که مردم ویلان الدوله را از خانه‌هایشان بیرون می‌کنند و به هر بهانه‌ای به دنبال آن هستند تا او را طرد کنند اما او به خیال خود احساس می‌کند که مردم هنوز به او توجه دارند و او را دوست دارند ولی واقعیت چیز دیگری است. شخصیت ویلان الدوله گرفتار حقارت ناشی از نازپروردگی و غفلت بوده است که از کانون خانواده شروع و در جامعه تشدید شده است و پس از آنکه عقده حقارت ناشی از توجه بیش از حد با عقده حقارت ناشی از بی توجهی تشدید می‌شود، احساس بی ارزشی و بی‌اعتمادی و سرخوردگی در او بروز می‌کند؛ آدلر معتقد بود که والدین کودکان غفلت شده، بی‌اعتنا یا متخاصم هستند و در نتیجه این کودکان، احساس بی ارزشی یا حتی خشم را پرورش می‌دهند و دیگران را به بی‌اعتمادی برداشت می‌کنند (ناصری و ربیسی ۶۶-۵۵). در «ویلان الدوله»، موانعی که زمینه شکل‌گیری عقده حقارت را در نزد شخصیت اصلی داستان قوت می‌بخشد، چنین ذکر شده است:

ویلان الدوله خدا را شکر می‌کند که آخرش پس از دو سه شب توانست از گیر این صاحب خانه‌ی سمج بجهد. ولی محرمانه تعجب می‌کند که چطور است هرکجا ما شب می‌خوابیم، صبح به این زودی برای صاحب‌خانه کار لازم پیدا می‌شود! پس چرا برای ویلان الدوله هیچ وقت از این جور کارهای لازم فوتی پیدا نمی‌شود؟ [...] از همه‌ی اینها بدتر این است که در تمامی مدتی که ویلان الدوله دور ایران گردیده، و همه جا پرسه زده و گاهی به عنوان استقبال و گاهی به اسم بدرقه، یک بار برای ... یک نفر رفیقی که موافق و جور باشد، پیدا نکرده است و راست است که ویلان‌العلما برای ویلان الدوله دوست تام و تمامی بود و از هیچ چیزی در راه او مضایقه نداشت ولی او هم از وقتی که در راه... وکیل و وصی یک تاجر بدبختی شد... به کلی شرایط دوستی قدیم و انسانیت را فراموش کرده و حتی سپرده هر وقت ویلان الدوله در خانه‌ی او را می‌زند، می‌گویند: «آقا خانه نیست». (جمال‌زاده ۱۰۲)

در اینجا موضوع نادیده گرفتن دیده می‌شود؛ ویلان الدوله که در ابتدا توسط مردم مورد احترام قرار می‌گرفت و نیازهایش بدون کم و کاست برطرف می‌شد، حالا به هر طریقی از او فرار می‌کنند. بر همین اساس اهمیت دادن بیش از حد به ویلان الدوله، رفته‌رفته جای خود را به نادیده گرفتن و دست به سرکردن او می‌دهد و مردم را به پیدا کردن چاره‌ای برای فرار از دست ویلان الدوله سوق می‌دهد. خود ویلان الدوله این موضوع را کمتر متوجه می‌شود اما در ادامه ماجرا به درجه‌ای می‌رسد که به هرکجا سر می‌زند، جوابش می‌کنند و او را به خانه راه نمی‌دهند. درواقع همین موضوع و تلاش منفی برای جبران عقده حقارت که به مکانیزم مناسبی برای رفع آن متوسل نمی‌شود، رفته رفته عقده حقارت را در او بیش تر از قبل تقویت می‌کند و به سمت نقطه بدون بازگشت سوق می‌دهد. در عبارتهای زیر این موضوع به وضوح قابل درک است:

ویلان الدوله امروز دیگر خیلی آرزده و افسرده است. شب گذشته را در شبستان مسجدی به سر برده و امروز هم با حالت تب و ضعفی دارد، نمی‌داند به کی رو بیاورد. هرکجا رفته صاحب خانه برای کار لازمی از خانه بیرون رفته و سپرده بود که بگویند برای ناهار بر نمی‌گردد. بدبخت دو شاهی ندارد، یک حب گنه گنه خریده بخورد. جیبش خالی، بغلش خالی، از مال دنیا جز یکی از آن قوطی سیگارهای سیاه و ماه و ستاره‌نشان گدایی که خودش هم نمی‌داند از کجا پیش او آمده ندارد. ویلان الدوله به گرو گذاردن و قرض و نسبه معتاد است. (جمال‌زاده ۱۰۴)

ویلان الدوله که تا پیش از این در کانون توجه مردم بوده، حالا به کانون غفلت آنها تبدیل شده است و این عقده حقارت ناشی از غفلت نیز در نبود مکانیزم جبران اثربخشی، رفته‌رفته او را گرفتار عقده حقارت شدیدتر می‌کند تا جایی که دیگر قادر نیست با نیازهای دیگران سازگار شود و زمانی که دیگر قادر نیست عقده‌های حقارت پی در پی را جبران کند، به خودکشی متوسل می‌شود و این راه را

برای غلبه بر عقده‌های حقارت خود انتخاب می‌کند: «فردا صبح زود که خادم مسجد وارد شبستان شد، ویلان الدوله را دید که انگار هرگز در این دنیا نبوده است. طولی نکشید که دوست و آشنا خبر شده در شبستان مسجد جمع شدند. در بغلش کاغذی را که قبل از خوردن تریاک نوشته بود یافتند» (جمال‌زاده، ۱۰۴).

اما در داستان «شورتی» نعیمه، مکانیزم جبران به گونه‌ای دیگر خود را نشان می‌دهد. آدلر نتیجه گرفت که اعضای ناقص بدن، شخصیت را از طریق تلاش‌های فرد برای جبران کردن این نقص یا ضعف شکل می‌دهند. بر همین اساس، شورتی موفق می‌شود با استفاده از همین عقده حقارت خود، به یک قهرمان ملی تبدیل شود؛ این حقارت او را در زمینه‌ی دیگر یعنی شجاعت در جنگ و رسیدن به مراتب بالاتر سوق می‌دهد؛ به طوری که به عنوان یک سرباز شجاع در میدان نبرد، موفق می‌شود مدال افتخار فرانسه را به دست آورد و نامش به منظور اعطای مدال «خدمت ممتاز» به وزارت جنگ آمریکا معرفی شود. همچنانکه این موضوع در عبارت‌های زیر برجسته شده است:

بسیار پیش می‌آید که دوستانم دور هم جمع شوند و از تجارب جنگی خود بگویند. یکی، داستان اتفاقاتی که در نبرد «شاتوتیری» برایش اتفاق افتاده را باز گو می‌کند و آن یکی از نبرد «سن میهیل» و حضورش در این جنگ می‌گوید و سومی نیز وقایع جنگ «سواسون» را شرح می‌دهد و همین طور یکی پس از دیگری؛ اما تاکنون از شورتی نشنیده‌ام درباره جنگ چیزی بگویند. با این حال از معاون بیمارستان شنیدم که می‌گفت او مدال «صلیب جنگی» فرانسه را به دست آورده و نامش برای دریافت «مدال خدمت ممتاز» به وزارت جنگ آمریکا معرفی شده است. (نعیمه ۱۹۴۹، ۱۱۹).

چنانکه متن فوق نشان می‌دهد، شورتی با مکانیزم جبران مناسب موفق می‌شود بر عقده‌ی حقارت خود در ابتدا غلبه کند و به موفقیت مورد نظر – که همان شجاعت در جنگ است – دست یابد اما این موفقیت زیاد دوام نمی‌آورد زیرا حقارت ناشی از مشکلات جسمانی در شورتی با حقارت جسمانی دیگری که در جنگ برای او ایجاد شده یعنی مسمومیت با گاز خردل، تشدید می‌گردد: «ای برادران! عجیبترین تصادفات، ما را در عجیبترین حالت‌ها گرد هم آورد؛ با همدیگر زندگی کردیم، خو گرفتیم و عشق ورزیدیم. در حالی که پیوند بلای مشترک، ما را به هم گره زد. و همه قربانی گازهای خردل شدیم» (۱۲۱).

اگرچه احساس حقارت ناشی از مشکلات جسمی مادرزادی باعث می‌شود که شورتی به یک قهرمان ملی تبدیل شود و مدال افتخار بگیرد اما نقصان دوم و زخم ناشی از مسمومیت با گاز خردل باعث می‌شود که گرفتار عقده حقارت شدیدتر شود تا جایی که حتی موفقیت‌های قبلی در میدان جنگ را هم مایه شکست خود می‌داند و زمانی که به این باور می‌رسد که گریزی از گاز خردل نیست و پایانی

مرگ بار دارد، چنین احساسی در او بروز می‌کند. در واقع این موضوع بیانگر یکی از مهم‌ترین مفاهیم نظریه‌ی آدلر است: «هر فردی زندگی را با ضعف‌های جسمانی آغاز می‌کند، که عقده‌ی حقارت را برمی‌انگیزاند. این احساس افراد را به سمت تلاش برای برتری یا موفقیت پیش می‌برد. در این میان افرادی که سلامت روانی ندارند، برای برتری شخصی تلاش می‌کنند؛ در حالی که افراد سالم، جویای موفقیت برای کل بشریت هستند» (فیست ۱۳۸۸، ۹۸). بر همین اساس می‌توان به این نتیجه رسید که شورتی تقریباً از سلامت روانی برخوردار بوده است زیرا علی‌رغم اینکه در جنگ به موفقیت‌های بزرگی دست یافته بود اما این موفقیت‌ها به هیچ وجه هدف برتری شخصی نداشته است زیرا او علاقه‌ی اجتماعی بالایی دارد و خواهان پرهیز از جنگ و به تبع آن، جویای موفقیت و مصلحت برای کل بشریت بوده است؛ زیرا- از نظر آدلر- تنها موفقیت نشانه‌ی سلامت روان نیست بلکه در کنار آن، علایق اجتماعی^۱ نیز باید باشد (۹۸) موضوعی که در «شورتی» اینگونه بروز می‌کند: «با هم نوشیدیم و شادی کردیم، خندیدیم اما برادران! اکنون باید راز دیدار بدون قرار ملاقاتمان را بنوشیم. همان‌طور که تصادفات عجیب ما را به هم پیوند زد، تصادفات عجیب و حالات عجیب هم ما را از هم جدا خواهد کرد. چه کسی می‌داند فردا آستان چه حوادثی است؟ ... من لاشه‌ی زنده‌ای بین لاشه‌های متحرک هستم در حالی که دستمانم آغشته به خون بی‌گناه است. چون من سربازم و کار سرباز کشتن است» (نعیمه ۱۹۴۹، ۱۲۱).

آدلر معتقد است که گاهی سابق پرخاشگری ناشی از عقده حقارت، به سمت درون برمی‌گردد. در اینجا فرد در مقابل دنیای خارج، صفات متضادی از تسلیم و حقارت از خود نشان می‌دهد که می‌تواند سبب بروز مازوخیزم شود (ناصحی و رئیسی ۵۵-۶۶). شورتی هرچند توانست بر نقص عضو جسمانی خود غلبه کند اما در برابر نقص عضو ناشی از گاز خردل ناتوان می‌شود و سرتسلیم فرود می‌آورد و به این نتیجه می‌رسد که دیگر راهی پیش پای او نمانده و باید تسلیم عقده‌ی حقارت شد. همه رفتارهای شخصیت شورتی در داستان نعیمه، حول محور عقده حقارت ناشی از احساس نقصان جسمانی می‌چرخد که در دو شکل کوتولگی و خارش فرانسوی ناشی از خردل خود را نشان می‌دهد. ولی با این حال و علی‌رغم اینکه می‌داند که از خارش ناشی از گاز خردل جان سالم به در نخواهد برد اما باز هم برای پرورش احساس حقارت ناشی از آن تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد زیرا هدف نهایی او، شخصیت نیست بلکه مصلحت اجتماعی است و این تلاش خود را به صورت زیر نشان می‌دهد: «غریبانه بین شما آمدم و یکی از شما شدم. آمدم و شما را دیدم که تسلیم ناامیدی شده‌اید و دیدم که ناامیدی در حال نابودی دل‌هایتان است. تلاش کردم که از بلاهایتان بکاهم؛ حدود یک ماه بین شما

^۱ . Social interest.

بودم و این یک ماه با خنده و بازی گذشت تا اینکه خردل و گازهای خردل را فراموش کردیم» (نعیمه ۱۲۲).

براساس دیدگاه آدلر، عقده حقارت تشدید می‌شود وقتی که فرد نمی‌تواند حقارت‌های معمول خود را جبران کند؛ لذا احساس درماندگی به او دست می‌دهد (شولتز ۱۴۹). متن فوق نشانگر تلاش‌های شورتی برای جبران عقده حقارت ناشی از نقصان جسمانی دوم است که به دلیل گاز خردل گرفتار آن شده است. هر چند در ابتدا با مکانیزم فراموشی تاحدودی موفق می‌شود بر چنین احساسی موقتاً غلبه کند اما در نهایت توانش را از دست می‌دهد و موفق می‌شود در راستای همان مصلحت اجتماعی به دوستانش برای غلبه بر این حقارت کمک کند، اما خودش سر تسلیم فرود می‌آورد. این همان گرایش اجتماعی و انسانی شورتی است که در شخصیت ویلان‌الدوله وجود ندارد. شورتی به این باور می‌رسد که این بار راهی برای جبران عقده حقارت وجود ندارد و دیر یا زود خواهد مرد؛ بنابراین واقعیت‌های زندگی چاره‌ای غیر از ناامیدی پیش پایش نمی‌گذارد و او را در نهایت وادار به تسلیم و خودکشی می‌کند: «خودم را روی تخت خوابم ولو کردم. خسته بودم و چشمانم در تاریکی می‌چرخید... در حال و هوای خودم بودم که ناگاه صدای نگهبان را شنیدم که [به شورتی] دستور ایست می‌داد: ایست! کیستی؟ پس از سکوت کوتاهی بار دیگر ایست داد: ایست! و گرنه شلیک می‌کنم! و صدای گلوله قلبم را به تپش انداخت (نعیمه ۱۹۴۹، ۱۲۳).

براساس آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که شخصیت شورتی در داستان نعیمه گرفتار عقده حقارت دوگانه بوده است که از کمبودهای جسمانی او نشأت گرفته بودند. شورتی در جبران احساس حقارت ناشی از نقصان اول یعنی کوتولگی و ظاهر زشت، موفق عمل کرد و به پیشرفتی فراتر از انتظار رسید اما در جبران احساس حقارت دوم یعنی «مسمومیت با گاز خردل» ناتوان بود و در نهایت خودکشی کرد.

غایت‌نگری^۱ و سبک زندگی

غایت‌نگری یکی دیگر از مفاهیم بسیار مهم در نظریات آدلر است و به معنای نگرشی مشاهده‌گر به سمت جلو است. در اینجا مفهوم آینده ذهنی مدنظر است (شولتز ۱۴۸). او بر این باور بود که آنچه در جهت‌گیری فرد مؤثر است، اتفاقی نیست که قبلاً افتاده بلکه آن چیزی است که فرد دوست دارد رخ بدهد. تاکید آدلر در این زمینه بر تعیین هدف نهایی برای زندگی بود که انسان از این طریق می‌تواند به موفقیت‌های مد نظر دست یابد. در واقع انسان، موجودی غایت‌نگر است و در راستای اهدافی که در زندگی دارد، حرکت می‌کند و ممکن است این مسیر صحیح باشد یا برعکس.

^۱. finalism.

در «ویلان الدوله» و «شورتی» نیز این بخش از دیدگاه‌های آدلر را می‌توان به وضوح درک کرد؛ در «ویلان الدوله»، در واقع هدف شخصیت اصلی داستان، رسیدن به شخصیتی مهم و محبوب در بین مردم است. او شیفته شهرت است و تمام زندگی خود را براساس همین هدف بنا می‌نهد اما سبکی که انتخاب می‌کند، مناسب نیست و در نهایت او را به سرخوردگی بدون بازگشت سوق می‌دهد. در واقع هدف غایی ویلان الدوله، دستیابی به موقعیتی والا و محبوب در بین مردم است تا از این طریق بتواند به مردم و اطرافیان امر و نهی کند و آنها نیز دستوراتش را بی چون و چرا انجام دهند. اما رفته رفته پی می‌برد که این هدف توهمی بیش نبوده است زیرا هیچ تلاشی برای دستیابی به آن انجام نداده است.

در داستان «شورتی» نیز، شخصیت اصلی یک هدف غایی دارد که از سیاق داستان به آن پی برده می‌شود؛ در واقع هدف غایی شخصیت شورتی، رسیدن به انسانی والا در بین مردم و سعادت تمام بشریت است؛ زیرا او خواهان جهانی عاری از جنگ و مملو از صلح است و به شدت مخالف جنگ است و هر آنچه درباره جنگ گفته می‌شود، او را آزار می‌دهد و در نهایت گرفتار همین آسیبی می‌شود که

مقابله با آن به دغدغه‌ی اصلی زندگی او تبدیل می‌شود و او را دچار نوعی روان‌پریشی می‌کند. به بیانی دیگر، هدف «ویلان الدوله» و «شورتی» تلاش برای رسیدن به برتری جهان شمول است که آدلر در بخشی از دیدگاه‌های خود به آن اشاره می‌کند و معتقد است که هر فردی برای رسیدن به این هدف از رفتارهای گوناگونی استفاده می‌کند. ما تلاش برای برتری جویی را به صورت‌های مختلف جلوه‌گر می‌سازیم و هر یک از ما شیوه‌ی یگانه یا مشخص از پاسخ را در خود پرورش می‌دهد که آدلر آن را سبک زندگی می‌نامید (شولتز ۱۳۹۹). سبک زندگی، هدف فرد، خودپنداره^۱، احساس‌های فرد به دیگران و نگرش فرد به دنیا را شامل می‌شود (سیدمحمدی ۹۷). این سبک در «ویلان الدوله» و «شورتی» متفاوت است؛ چرا که سبک و نگرشی که جمال‌زاده به دنیا دارد، اصلاح اجتماعی و بهبود وضعیت جامعه ایران و پاک کردن جامعه آن زمان از افرادی است که بدون هیچ‌گونه تلاشی و با سوء استفاده از دیگران قصد رسیدن به اهداف خود را دارند و به همین دلیل است که داستان «ویلان الدوله» را با طنز بیان می‌کند اما در «شورتی» این نگرش جهان‌شمولی‌تر است و از لابه لای آن در ابتدا به دنبال اصلاح جهان و در درجه دوم به دنبال اصلاح جامعه لبنان است. او خواهان جهانی عاری از جنگ و تنش است و جمال‌زاده نیز خواهان ایرانی عاری از سنت‌ها و رفتارهای منسوخ اجتماعی نظیر کاهلی و تنبلی است.

گرایش‌های محافظ

¹. self-concept.

یکی دیگر از مفاهیمی که آلفرد آدلر در ارتباط با نظریه‌ی فردنگر خود مطرح کرد، «گرایش‌های محافظ» است؛ به عقیده آدلر همه نشانه‌های روان‌رنجوری برای محافظت از عزت‌نفس فرد به وجود می‌آیند. این نشانه‌ها وظیفه گرایش‌های محافظ را برعهده دارند و از خودانگاره کاذب در برابر بی‌آبرویی و رسوایی محافظت می‌کنند و به سبک زندگی روان‌رنجور تداوم می‌بخشند (فیست ۱۳۸۸، ۱۰۱). گرایش‌های محافظ آدلر به مفهوم مکانیزم‌های دفاعی فروید شباهت دارد اما از عزت‌نفس متزلزل فرد در برابر رسوایی و بی‌آبرویی محافظت می‌کنند. او برخلاف فروید تنها در ارتباط با شکل‌گیری نشانه‌های روان‌رنجور به گرایش‌های محافظ اشاره کرد (۱۰۱). بهانه‌تراشی، پرخاشگری و کناره‌گیری سه گرایش محافظ رایجی هستند که آدلر معرفی کرده است. از نگاه او این گرایش‌ها در همه یافت می‌شوند اما در صورتی که بیش از حد انعطاف‌ناپذیر شوند، به رفتارهای روان‌رنجور و خودشکن می‌انجامند. گرایش‌های محافظ در دو داستان «ویلان‌الدوله» و «شورتی» نیز دیده می‌شود زیرا در آنها نشانه‌های روان‌رنجوری شکل گرفته است و برای محافظت از احساس‌های ظریف عزت‌نفس به گرایش‌های محافظ متوسل می‌شوند. این موضوع را در متون زیر می‌توان درک کرد:

الف: (ویلان‌الدوله)

پس از پنجاه سال سرگردانی و بی‌سوسامانی از این دنیای فانی می‌روم در صورتی که نمی‌دانم جسمم را کسی خواهد شناخت. در تمام مدت عمر به آشنایان خود جز زحمت و دردسر ندادم و اگر یقین نداشتم ترحمی که عموماً در حق من داشتند حتی از خجالت و شرمساری من به مراتب بیشتر بوده و هست، این دم آخر زندگانی را صرف عذرخواهی می‌کردم. اما آن‌ها به شرایط آدمی رفتار کرده‌اند و محتاج به عذرخواهی چون منی نیستند. حالا هم از آنها خواهش‌مندم همان‌طور که در حیات من سر مرا بی‌سامان نخواستند پس از مرگم نیز به یادگاری زندگانی تلخ و سرگردانی و ویلانی دائمی من در این دنیا این شعر پیرو مرشدم بابا طاهر عربان را اگر قبرم سنگی داشت بر روی سنگ نقش نمایید: همه ماران و موران لانه دارند/ من بیچاره را ویرانه‌ای نه». (جمال‌زاده ۱۰۶)

ب: (شورتی)

من لاشه زنده‌ای بین لاشه‌های متحرک هستم و دستانم به خون بیگناهان آغشته است زیرا من سرباز بودم و کار سرباز هم کشتن است. بیش از یک زن را از دیدار همسرش محروم کردم و چه بسیار عاشقی که از محبوبش جدا کردم. در این دنیا مادرمرده‌ها و پسر و دختر یتیم زیادی بوجود آوردم.. بیشتر از یک آرزو را از هم پاشیدم و بیشتر از یک چشم را کور کردم و بیشتر از یک خانه را ویران کردم. به خاطر همین مردم مرا شجاع خواندند و بهم پاداش دادند در حالی که در چشم تو مجرمم و به جرمم اعتراف می‌کنم و خواهان بخشش نیستم چون درخواست بخشش من، اهانت به توست. باعث

اهانت‌های زیادی به تو شدم آیا اکنون بر شدت آن بیفزاییم؟ اگر نمی‌شناختمت، قطعاً ازت درخواست بخشش می‌کردم اما می‌شناسمت و می‌دانم که تو اگر جای من بودی همان کاری را می‌کردی که من قصد دارم انجام دهم. نادانی که زندگی‌اش را به خطر انداخت و آن را از دست داد، چه چیزی انجام می‌دهد؟ (نعیمه ۱۹۴۹، ۱۲۷-۱۲۹)

نوع گرایش محافظ در هر دو شخصیت پرخاشگری است و آنها برای محافظت کردن از عزت نفس متزلزل خود به پرخاشگری روی می‌آورند. این پرخاشگری در نزد «ویلان الدوله» و «شورتی»، به صورت متهم کردن خود بروز می‌کند؛ متون بالا که بخشی از نامه آنها در پایان هر دو داستان را نشان می‌دهد، به خوبی بیانگر همین پرخاشگری روان‌رنجور است که با زجر دادن به خود و احساس گناه مشخص می‌شود و آنها با تدبیر «خودکشی» به دنبال آزار دادن کسانی هستند که به آنها نزدیک هستند. در واقع «ویلان الدوله» و «شورتی» احساس گناه می‌کنند و خود را متهم ردیف اول می‌دانند. ارتباط شخصیت دو داستان با نویسندگان

اگر چه در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که بین نویسندگان «ویلان الدوله» و «شورتی» و شخصیت‌های اصلی این دو داستان هیچ‌گونه ارتباطی وجود ندارد، اما قرآینی وجود دارد که تاحدودی می‌تواند خلاف این موضوع را نشان دهد؛ زیرا همان‌طور که از راه تحلیل و تعبیر خواب اشخاص با تدابیر پسیکانالیز به کشف امراض روحی آنها موفق می‌توان گردید، از راه تحلیل و تعبیر نوشته‌های یک نویسنده نیز به احوال غیرعادی روح او می‌توان پی برد (فریاری ۱۳۸۸). بر همین اساس ارتباط شخصیت داستان با شخصیت نویسنده در داستان «شورتی» نسبت به ویلان الدوله بیشتر متبلور می‌شود به طوری که قرآینی حاکی از نزدیکی شخصیت داستان «شورتی» با شخصیت میخائیل نعیمه وجود دارد؛ حتی متونی وجود دارد که نشان می‌دهد، سربازی که خاطرات بیمارستان و ماجرای شورتی را روایت می‌کند، خود نعیمه است؛ داستان «شورتی»، خاطرات یک سرباز را در سال ۱۹۱۸ میلادی در فرانسه روایت می‌کند که نعیمه از او به یک سرباز ناشناخته نام می‌برد در حالی که به نظر می‌رسد این سرباز همان نعیمه است چرا که در «سبعون» به همین موضوع اشاره کرده است:

در صحرائی در مجاورت بوردو به نام «بودیزیر» بودیم. اواسط جولای ۱۹۱۸م با قطار از بندر برست مشرف بر اقیانوس اطلس در شمال فرانسه به آنجا رسیده بودیم. این صحرا پر بود از سربازان آمریکایی و مراکز آمریکا اعم از پادگان‌ها، انبارهای آرد، مهمات، چوب، آهن، سیمان و غیره. همه این تاسیسات از چوب ساخته شده بودند که برخی کامل شده بودند و برخی در مرحله کامل شدن بودند و بزرگترین و مهم‌ترینش یک بیمارستان نظامی بود که ظرفیت صدها مجروحی را داشت که هر روز از جبهه به آنجا آورده می‌شدند. (نعیمه ۲۰۰۸، ۱۳۹)

ارتباط دیگر شخصیت داستان «شورتی» این است که این داستان گویای همان فلسفه‌ای است که میخائیل نعیمه در دیگر آثارش نیز دنبال کرده است. فلسفه‌ای که شاید بتوان از آن به «نامیدی و انتظار مرگ» نام برد؛ چنین فلسفه‌ای را در «سبعون» (هفتاد) و همچنین «الیوم الآخر» که هر دو بیانگر زندگی خود نعیمه هستند، نیز می‌توان دید. «نعیمه بین سالهای ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۰، داستان زندگی خود را در سه جزء به صورت زندگی‌نامه تحت عنوان "سبعون" نوشت با این گمان که هفتاد سالگی نهایت راه اوست اما تا نود و نه سال عمر کرد» (عبود ۲۶). «الیوم الآخر» هم گویای همین فلسفه است؛ او در این رمان، تجربه انسانی روایت می‌کند که در نیمه شب به او نجوا می‌شود که بیست و چهار ساعت آینده آخرین زمان باقی مانده از عمر اوست و او به زودی خواهد مرد: «برخیز و با آخرین روز خداحافظی کن! این صدا را شنیدم و از خواب عمیق بیدار شدم» (نعیمه ۱۹۷۸، ۱۰).

اما در مورد «ویلان الدوله» این قراین کمتر است و دلیل چنین موضوعی می‌تواند نمادین و تمثیلی بودن و به عبارتی دیگر تیپ بودن شخصیت اصلی باشد؛ به طوری که پی بردن به کنه آن را دشوار می‌گرداند. با این حال چنین ارتباطی می‌تواند از مفهوم کلمه ویلان نشأت گرفته شود؛ از آنجا که محمدعلی جمال‌زاده همواره بین کشورها در سیر و سفر بود، و سال‌های مدیدی از سرزمین مادری خود به دور بود، می‌تواند چنین موضوعی را در ذهن انسان متبلور کند که جمال‌زاده با کلمه ویلان که معنای سرگستگی و بی‌خانمانی می‌دهد، با داستان مذکور و شخصیت آن ارتباط نزدیک برقرار می‌کند چرا که خود او نیز از ابتدای دوران حیات خود از ایران کوچ کرد و پس از آن به لبنان، فرانسه و سوئیس و در نهایت آلمان و کشورهای دیگر رفت و همواره بین آن کشورها در رفت و آمد بود و تا آخر عمر هم به ایران بازنگشت و در همان غربت درگذشت. علاوه بر این جمال‌زاده در ابتدای داستان به جمله‌ای اشاره می‌کند که می‌توان چنین نتیجه‌ای را گرفت؛ او در ابتدای این داستان چنین می‌نویسد: «ویلان - الدوله از آن گیاهانی است که فقط در خاک ایران سبز می‌شود». بررسی جزئیات بیشتر رابطه یا ارتباط شخصیت‌های دو داستان با نویسندگانشان از حوصه این مقاله خارج است و تنها می‌توان به همین میزان بسنده کرد و جزئیات بیشتر را به دست تحقیقات دیگر سپرد.

۲- نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که شخصیت‌های اصلی این دو داستان، در دو مرحله گرفتار عقده‌ی حقارت می‌شوند و همین موضوع باعث می‌شود که در نهایت به خودکشی دست بزنند؛ در «ویلان الدوله»، شخصیت داستان ابتدا گرفتار عقده‌ی حقارت ناشی از توجه بیش از حد به عنوان یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری عقده‌ی حقارت در نظریه آدلر است اما رفته رفته این عقده حقارت در سایه نبود مکانیسم جبران واقعی و مؤثر (خیال‌پردازی) با عامل اساسی دیگر شکل‌گیری عقده حقارت یعنی غفلت

و بی‌توجهی تشدید می‌شود و سپس در سایه نبود مکانیسم جبران صحیح و اثربخش، او را به احساس بی‌ارزشی، به نقطه بدون بازگشت و خودکشی سوق می‌دهد. از سوی دیگر، «شورتی» نیز ابتدا گرفتار عقده حقارت ناشی از نقصان جسمانی - واقعی یا ذهنی - است اما مکانیسم جبران مؤثری را به کار می‌گیرد و همین نقصان از او یک سرباز شجاع و بزرگ در میدان نبرد می‌سازد اما زمانی که در همان میادین جنگ با نقصان جسمانی دیگری (مسمومیت با گاز خردل) مواجه می‌شود، عقده‌ی حقارت دیگری در او شکل می‌گیرد ولی با این حال باز هم از مکانیزم‌های جبرانی نظیر بی‌تفاوتی نسبت به نقص جسمی و شاد بودن، سعی در رفع عقده حقارت شکل گرفته دارد اما ناکارآمدی مکانیسم جبرانی و به تبع آن سرنوشت محتوم مسمومیت ناشی از گاز خردل، او را مانند «ویلان الدوله» به نقطه بدون بازگشت و در نهایت خودکشی سوق می‌دهد. از جمله تفاوت‌های میان شخصیت ویلان الدوله و شورتی براساس نظریه آدلر، مفهوم «عقده برتری» است که در ویلان الدوله دیده می‌شود اما در «شورتی» خبری از آن نیست.

اولین اصل نظریه‌ی آدلر این بود که افرادی که سلامت روانی ندارند برای برتری شخصی تلاش می‌کنند در حالی که افراد سالم، جویای موفقیت برای کل بشریت هستند و منافع جمعی را در نظر می‌گیرند؛ از همین رهگذر شخصیت «ویلان الدوله» جویای افرادی است که دارای شخصیت تک‌بعدی هستند و برای برتری شخصی تلاش می‌کنند در حالی که شخصیت «شورتی» بیانگر موفقیت برای کل بشریت است؛ بر همین اساس می‌توان گفت که شخصیت شورتی شخصیتی جهان‌شمولی‌تر و از نظر روانی سالم‌تر است.

به‌طور کلی می‌توان گفت از آنجایی که براساس نظریه فردنر آدلر شخصیت افراد تحت تأثیر شرایط اجتماعی و تعامل‌های منحصربه‌فرد او شکل می‌گیرد به این دلیل که در درجه اول موجودی اجتماعی است، لذا می‌توان چنین نتیجه گرفت که شخصیت «ویلان الدوله» و «شورتی» نیز تحت تأثیر شرایط اجتماعی آن زمان جهان به‌طور کلی و ایران و لبنان به‌طور خصوصی که گرفتار مشکلات بزرگی نظیر جنگ جهانی اول و پیامدهای ناشی از آن بود، به صورتی نامتعادل شکل گرفت و عقده‌های حقارت بازمانده از کودکی که در سطح جامعه بر شدت آنها افزوده شد، پایان شوم و تراژدیکی را برای آنها رقم زد. در نهایت باید گفت که بررسی شخصیت‌های این دو داستان براساس نظریه آدلر، نشان می‌دهد که شخصیت «ویلان الدوله» و «شورتی» تحت تأثیر جامعه پیرامون شکل می‌گیرد و جامعه آشفته آنها، باعث شکل‌گیری شخصیت‌هایی نامتعادل در آنها بویژه نزد «ویلان الدوله» می‌شود؛ به عبارتی دیگر، شخصیت این دو، آشفستگی جامعه آن زمان ایران و لبنان را بازتاب می‌دهد.

References

- Adler, Alfred . *The Pattern of Life*, Arabization: Abdul Ali Al Jasmani . Beirut, Arab Foundation for Studies and Publishing, 1996.
- . *The Meaning of Life*. Translated and Presented by Adel Naguib Bushri. Cairo, The Supreme Council for Culture, 2005.
- . *Understanding Human Nature*. Translated by Adel Naguib Bushri. Cairo, The Supreme Council for Culture, 2005.
- Afshar, Iraj. "Mohammed Ali Jamal Zadeh". *Farhangistan Letter*, no. 3 (1376): 9-51.
- Ahmadvand, Mohammad Ali. *Knowledge of Human Thought*. Tehran, Mehraayin Publications, 1374.
- Anoushirvani, Alireza. "The Disorder of Comparative Literature in Iran". *Journal of Contemporary Persian Literature*, vol. 9, no.1 (2018), 112-18.
- Behnamfar, et al. "psychological Criticism of Digar Siyavoshi Namandeh [There is no Siyavosh Still Alive] Based on Karen Horney's Theory" . *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]* ,vol 18, no 2 (December 2013): 23-42.
- Faryar, Abdullah. "Analytical Psychology and Literature". <https://article.tebyan.net>, 2019, accessed 10/11/2019.
- Feist, Jess, and Gregory Feist. *Personality Theory*. Translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran, Rawan, 1388.
- Feist, Jess, et al. *Personality Theory*. Translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran, Rawan Publications, 1378.
- Gholamhosseinzadeh, Gholamhossein. "Deficiencies of Psychological Literary Criticism in Iran". *Literary Research Quarterly*, vol. 10, no. 41 (2019): 77-98.
- Karimi Motahar, Janollah. *Negahi be Tasire Motaghabele Adabiate Farsi va Rosi (Take the Interplay Between Persian and Russian literature)*. *Research in World's Contemporary literature*, pp. 48-56(1379/2000).
- Jamal Zadeh, Mohammad Ali. *Yeki boud yeki naboud*. Tehran, Bengah Parvin.1320.

- Lajvardi, Shahrzad, and Mahvash Ghavimi. "Comparative Study of the Short Stories of Jamalzadeh and Maupassant". *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol 21, no 1 (September 2016): 117-134.
- Noaimeh, Michael. *Al Youm Alakhir [The Last Day]*. Beirut, Dar Nofal, 1978.
- Nasehi, Abbas Ali, and Firouzeh Raeesi. "Review of Adler's Theories". *New Journal of Cognitive Sciences*, vol. 9, no. 1 (2008): 55-66.
- Noaimeh, Michael. *Sabuon: The Second Phase*. Beirut, Dar Noufel, 2008.
- . *Kan Ma Kan*. Beirut, Dar Sader Press, 1949.
- Saisi, Ali-Akbar. *Personality Theories or Schools of Psychology*. Tehran, University of Tehran Press, 2006.
- Schultz, Duane P, and Sydney Ellen Schultz. *Theories of Personality*. Translated by Yahya Seyed
- Shamisa, Sirous. *Literary Criticism*. Tehran, Ferdous Publication, 2003.
- Shamsi, Tahereh, "Jamal Zadeh and Guy de Maupassant; A Comparative Study of Two Short Stories 'Willan AL-Doulah' and 'Le Vagabond'". *Literary Criticism Quarterly*, vol. 5, no. 19 (2019): 157-176.